

قرآن مبین

(۱۹)

سوره توحید

بسم الله الرحمن الرحيم

سوره توحيد

روایاتی در فضیلت سوره ی توحید:

۱. الرسول (صلی الله علیه و آله): قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ تَعَدِلُ ثُلُثَ الْقُرْآنِ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۸ ، ص ۴۵۲

۲. رُوِيَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) لَمَّا نَزَلَتْ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ خَلَقَ اللَّهُ لَهَا أَرْبَعَةَ آلَافٍ جَنَاحٍ فَمَا كَانَتْ تُرْمِ بِمَلَأٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِلَّا خَشَعُوا لَهَا.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۸ ، ص ۴۵۰

۳. فِي أُصُولِ الْكَافِي مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ قَالَ: سَأَلَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَنِ التَّوْحِيدِ فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ عَلَّمَ أَنَّهُ يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَقْوَامٌ مُتَعَمِّقُونَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» وَالْآيَاتِ مِنْ سُورَةِ الْحَدِيدِ إِلَى قَوْلِهِ: «عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» فَمَنْ رَأَى ذَلِكَ فَقَدْ هَلَكَ.

تفسیر نور الثقلین، جلد ۵، صفحه ۲۳۱

چند مطلب از این روایت قابل برداشت است:

۱. آیات قرآن فراز و فرود معنایی دارند. آیات قرآن در این که کلام خداوند متعال می‌باشند همگی یکسانند، و هیچ تفاوتی ندارند، چرا که کلام با متکلم سنجیده می‌شود. اما از لحاظ معنایی بلاشک دارای ترتب هستند. قرآن کتاب هستی‌شناسی و عرفان فقط نیست. کتابی است برای زندگی انسان‌ها از همین عالم ماده تا اوج فناء. بنابراین تنوع بسیاری در آیات وجود دارد. بعضی از آیات قرآن اوج آن هستند. تعداد این آیات در مقایسه با دیگر آیات بسیار اندک است. مانند سوره توحید، ۶ آیه ابتدای سوره‌ی حدید (که هر دو در این روایت آمده است)، آیات ۲۶ تا ۳۰ سوره الرحمن، آیات ۲۲ تا ۲۴ سوره حشر، آیه ۲۵۵ سوره بقره، و مجموع این آیات شاید به ۱۰۰ آیه هم نرسد. اما این آیات ستون و شیرازه‌ی قرآن کریم، و ستون اسلام می‌باشد. وجه تمایز اسلام با دیگر ادیان همین آیات است. در واقع دین بر پایه‌ی اعتقاداتی است که از مجموع این آیات استفاده می‌شود. بنابراین اگر کسی در همه‌ی دین غیر از این آیات مسلط گردد، در واقع هیچ از دین اسلام نفهمیده است؛ و اگر کسی این آیات را خوب به جان بنشاند همه‌ی دین را فهمیده است، چرا که میزان را یافته‌است، و تمامی گزاره‌های دین را بر آن عرضه خواهد کرد.

نکته‌ی مهمی که ذیل مطلب فوق خوب است اشاره شود، این است که آیات فوق در میان قرآن پخش هستند. قرآن مانند دیگر کتب نیست که مقدمه، متن اصلی طی فصول مشخص، و نتیجه داشته باشد. بلکه از خاک شروع می‌شود و ناگهان تا اوج عرفان پیش می‌رود. ناگهان در میان آیه‌ای که بیان حکمی ساده دارد، مطلبی غامض و عمیق در انتهای آیه بیان

می‌گردد. به همین جهت قرآن باید کتاب بالینی انسان باشد، کتابی که همواره می‌خواند و در آن تأمل می‌کند. به مرور این آیات پرده‌ی خود را کنار زده و قابل فهم می‌شوند، و مابقی آیات نیز بهتر فهمیده خواهند شد.

۲. همه‌ی قرآن برای همه‌ی انسان‌ها قابل استفاده نیست. در روایت آمده است که این آیات برای اقوامی است که در آخرالزمان خواهند آمد، چرا که آنان اهل تعمق هستند. بنابراین چنین نیست که همه‌ی آیات و خصوصاً همه‌ی معنای یک آیه برای همه قابل درک باشد.

۳. از غیر از آیات توحیدی قرآن نمی‌تواند توحید حقه را به طور صحیح فهم کرد. هرکس به دنبال روش‌های دیگر رود هلاک خواهد شد. قرآن کلام الهی است، در کمترین عبارات عمیق‌ترین معانی را با دقتی غیر قابل درک برای ما بیان کرده است. هیچ تفکری نمی‌تواند توحید صرف و حق را با اندیشه‌ی جزئی پیماید. بنابراین قرآن باید میزان سنجش تفکر باشد، نه این‌که باورهای بیرون از قرآن را به آیات تحمیل کنیم.

آیه ۱:

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ

بگو: او خدای یگانه است.

الله:

در سوره‌ی علق بیان گردید، در این جا نیز دوباره می‌آوریم.

مفردات: عبد و قیل هو من آله أى تحیر.

التحقیق: بمعنی العبادۃ، و الفرق بین المادّتين أنّ العبادۃ قد أخذ فیها قید الخضوع و الإله أخذ فیہ قید التحیر. و ظهر ایضاً أنّ کلمة الله أصلها من آله یأله، بقرینة اللغة العبریة و لعدم الحاجة فیها الى التکلف و لكون کلمة اله شایعة استعمالها فی هذا المعنی ثمّ دخلت علیها الألف و اللام ثمّ صارت علماً بالغلبة، و بکثرة الاستعمال فیہ تعالی فقیل لا إله إلاّ الله. فالإله بمعنی العبادۃ و التحیر، غلب استعماله فی ما یعبد و يتوجّه الیه و يخضع لیه.

دو ریشه برای الله ذکر شده است، برخی ریشه را آله به کسر لام گرفته‌اند، و معنا کرده‌اند معبود؛ برخی دیگر ریشه را آله به فتح لام گرفته‌اند، و معنا کرده‌اند تحیر. الله نیز بنا بر تحقیق از همین آله اخذ شده است نه از وله؛ سپس الف و لام بر سر اله آمده، و علم بالغلبه در خداوند متعال شده است.

معنای جامع معبودی است که انسان را به تحیر و می‌دارد، چرا که عقول از شناخت او عاجز و متحیرند.

أحد:

مصباح: أصله وحد، فابدلت الواو الهمزة، فيقال هو الواحد و هو الأحد، لإختصاصه بالأحدیة، فلا یشاركه فیها غیره، و لهذا لا ینعت به غیر الله تعالی، فلا یقال رجل أحد و لا درهم أحد. مقایس: الاصل الواو، ما استأحدث بهذا الامر، ما انفردت به. التحقیق: ان النسبة بین أحد و وحد هی الاشتقاق الأكبر كما فی أمثالها من الكلمات المتقاربة لفظاً و معنیاً.

اکثر کتب مانند مصباح و مقایس ریشه‌ی **أحد** را **وَحَد** دانسته‌اند، التحقیق اشتقاق اکبر می‌داند، و در نتیجه این که کدام ریشه‌ی دیگری است مشکل است.

معنای هر دو یکی است. در **أحد** اضافه‌ای دارند که بعید نیست به جهت استعمال درباره خداوند متعال باشد، به این عبارت که واحد، وحدت عددی است، یعنی دو و سه و ... دارد، اما **أحد** وحدتش عددی نیست، و معنای نفی هم در آن مستتر است. در فارسی یگانه و یکتا معنا می‌کنند.

قُل را در سور قبلی در حدّ بضاعت شرح دادیم. مطلبی در این جا اضافه کنیم. چنان‌که روشن است اگر گفته می‌شد: **هو الله احد**، معنا کامل بود. آمدن **قل** باید جهت معنایی مضاعفی داشته باشد. وقتی به پیامبر گفته می‌شود **قل**، یعنی معارف والایی که در ادامه بیان می‌شود را تو باید بگویی تا خلق بتواند درکی از آن داشته باشد. راه درک معارف به واسطه‌ی ایشان بر همگان گشوده می‌شود. این معارف از جانب عقل اول به واسطه‌ی جبرائیل به قلب نورانی نبی اکرم افاضه می‌شود. وقتی او این معارف را از وجود مبارک عالی‌اش دریافت کرد، گویای به آن می‌گردد، وقتی گویای به معارف شد، خلق که ذیل وجودی ایشان است قابلیت درک معارف را می‌یابد. **لطفاً دَقَّتْ بفرماید.**

هو ضمیر است، و طبق قواعد عرب باید مرجع ضمیر مذکور قبل از خود داشته باشد؛ در حالی که مرجعی در کلام برای آن وجود ندارد. به همین جهت دو احتمال می‌توان در **هو** داد:

۱. ضمیر شأن باشد، مرحوم علامه در المیزان نظرشان همین است.
۲. ضمیر نیست، بلکه فقط اشاره‌ای به هویت غیبیه دارد. اشاره به مرتبه‌ی ذات است که وحدت حقّه است، و اسماء و صفات و افعال در آن راهی ندارد. مرتبه‌ی ذات فوق ادراک و اوهام است. فقط می‌توان به آن اشاره کرد، و سخنی نمی‌توان در آن گفت. چنان‌که از حضرت صادق علیه‌السلام نقل است: **مَنْ عَرَفَ اللَّهَ كَلَّ لِسَانُهُ**. اسماء و صفات بعد از این عالم تحقّق می‌یابند. بنابراین این ساحت فوق اسم جلاله‌ی الله هست.

به روایت زیبایی در این خصوص دقت کنیم:

عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) قَالَ رَأَيْتُ الْخَضِرَ (عليه السلام) فِي الْمَنَامِ قَبْلَ بَدْرِ بَلِيلِهِ فَقُلْتُ لَهُ عَلَّمَنِي شَيْئاً أَنْصَرَ بِهِ عَلَى الْأَعْدَاءِ فَقَالَ قُلْ يَا هُوَا يَا مَنْ لَا هُوَ إِلَّا هُوَ فَلَمَّا أَصْبَحْتُ قَصَصْتُهَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) فَقَالَ لِي يَا عَلِيُّ (عليه السلام) عَلَّمْتَ الْأِسْمَ الْأَعْظَمَ وَكَانَ عَلَى لِسَانِي يَوْمَ بَدْرِ وَأَنْ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) قَرَأَ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ فَلَمَّا فَرَغَ قَالَ يَا هُوَا يَا مَنْ لَا هُوَ إِلَّا هُوَ اغْفِرْ لِي وَانْصُرْنِي عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ وَكَانَ عَلِيُّ (عليه السلام) يَقُولُ ذَلِكَ يَوْمَ صِفِّينَ وَهُوَ يُطَارِدُ فَقَالَ لَهُ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) مَا هَذِهِ الْكِنَايَاتُ قَالَ اسْمُ اللَّهِ الْأَعْظَمُ وَعِمَادُ التَّوْحِيدِ.

بحار الأنوار، ج ۳، ص ۲۲۲

ذکری که در این روایت به امیرالمؤمنین تعلیم می‌شود، و حضرت رسول آن را اسم اعظم می‌داند یا هُوَا یا مَنْ لَا هُوَ إِلَّا هُوَ است. در ظاهر این ذکر فقط چند ضمیر است و یک نفی، اما همان‌طور که اشاره شد بیان مرتبه‌ی هویت غیبیه می‌باشد. هیچ کلامی نمی‌توان در آن مرتبه گفت. این ذکر بسیار مورد توجه عرفا می‌باشد.

الله چنان‌که بیان شد اله است که با آمدن الف و لام، علم بالغلبه در خداوند متعال شده است. به بیان مفسرین اسم جامع جمیع اسماء و صفات است. با توجه به معنای لغوی معبودی است که خلق را به تحیر وامی‌دارد، چرا که عقول از شناخت او عاجز و متحیرند.

در آیه ی ۸ سوره ی طه آمده است: اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى، آیه ی بسیار جامعی است. الله تعریف می‌شود، جایگاه هو که فوق الله است ترسیم می‌گردد، و جامعیت اسماء و صفات نیز بیان می‌گردد.

أحد از واحد گرفته شده است. وقتی در باره ی خداوند متعال به کار برده می‌شود وحدت عددی دیگر مراد نیست. به علاوه معنای نفی نیز در آن لحاظ می‌شود. کثرت را در عالم خارج و ذهن نفی می‌کند. واحد دومی، سومی و ... در عالم خارج، ذهن یا وهم دارد. اما در أحد هرگاه دومی، سومی و ... فرض شود و لو وهماً عاد اولاً.

در استعمالات قرآنی خداوند متعال به واحد نیز وصف شده است، مانند:

سوره بقره، آیه ۱۶۳: وَإِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ.

سوره نساء آیه ۱۷۱: يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ انْتَهُوا خَيْرًا لَكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا.

أحد نیز در قرآن برای استعمال عددی به کار برده شده است، مانند:

سوره نساء آیه ۴۳: ... أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا غَفُورًا.

سوره نساء، آیه ۱۸: وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يُمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا.

بنابراین همان‌طور که در کتب لغت آمده است، واحد و أحد یکی است، حتی با تحقیق بسیار نمی‌توان به طور دقیق مشخص کرد که کدام ریشه‌ی دیگری است. این‌طور می‌توان گفت که وقتی درباره‌ی خداوند استعمال می‌شود به معنای یگانه (فوق ادراک و اوهام) است؛ و وقتی در غیر استعمال می‌شود، باید بررسی محتوایی انجام داد که مانند ما جاعلی القوم أحد، نفی غیر عددی است یا استعمال عادی در عدد است.

برای تعمق بیشتر چند روایت نقل می‌کنیم:

۱. بخشی از خطبه‌ی اول نهج البلاغه: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَبْلُغُ مِدْحَتَهُ الْقَائِلُونَ وَلَا يُحْصِي نِعْمَاهُ الْعَادُونَ وَلَا يُؤَدِّي حَقَّهُ الْمُجْتَهِدُونَ الَّذِي لَا يُدْرِكُهُ بَعْدُ الْهَمَمُ وَلَا يَنَالُهُ غَوْصُ الْفِطَنِ الَّذِي لَيْسَ لِصِفَتِهِ حَدٌّ مَحْدُودٌ وَلَا نَعْتُ مَوْجُودٌ وَلَا وَقْتُ مَعْدُودٌ وَلَا أَجَلٌ مُدَوَّدٌ فَطَرَ الْخَلَائِقَ بِقُدْرَتِهِ وَنَشَرَ الرِّيحَ بِرَحْمَتِهِ وَتَدَّ بِالصُّخُورِ مِيدَانَ أَرْضِهِ. أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ وَكَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصَدِّيقُ بِهِ وَكَمَالُ التَّصَدِّيقِ بِهِ تَوْحِيدُهُ وَكَمَالُ تَوْحِيدِهِ الْإِخْلَاصُ لَهُ وَكَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ لِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمَوْصُوفِ وَشَهَادَةِ كُلِّ مَوْصُوفٍ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ فَمَنْ وَصَفَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَقَدْ قَرَنَهُ وَمَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ ثَنَاهُ وَمَنْ ثَنَاهُ فَقَدْ جَزَّاهُ وَمَنْ جَزَّاهُ فَقَدْ جَهَلَهُ وَمَنْ جَهَلَهُ فَقَدْ أَشَارَ إِلَيْهِ وَمَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ فَقَدْ حَدَّهُ وَمَنْ حَدَّهُ فَقَدْ عَدَّهُ وَمَنْ قَالَ فِيمَ فَقَدْ ضَمَّنَهُ وَمَنْ قَالَ عَلَامَ فَقَدْ أَخْلَى مِنْهُ: كَانِنٌ لَا عَنْ حَدَثٍ مَوْجُودٌ لَا عَنْ عَدَمٍ مَعَ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُقَارَنَةٍ وَغَيْرُ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُزَايَلَةٍ فَاعِلٌ لَا بِمَعْنَى الْحَرَكَاتِ وَالْأَلَّةِ بَصِيرٌ إِذْ لَا مَنظُورَ إِلَيْهِ مِنْ خَلْقِهِ مُتَوَحِّدٌ إِذْ لَا سَكَنَ يَسْتَأْنِسُ بِهِ وَلَا يَسْتَوْحِشُ لِفَقْدِهِ.

این جملات نورانی بسیار عمیق می‌باشند. و به طور قطع از غیر معصوم نمی‌تواند صادر شده باشد. به اعتقاد حقیر این کلمات شرح سوره‌ی توحید است، با این تفاوت که در سوره‌ی توحید سیر نزول بیان شده است، و در این خطبه سیر صعود بیان گردیده است.

حضرت می‌فرماید: أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ وَكَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصَدِّيقُ بِهِ، اولین گام در دین شناخت او است، وقتی این شناخت کمال پیدا می‌کند که همراه با باور قلبی (تصدیق) باشد. این آغاز مسیر توحید است. وَكَمَالُ التَّصَدِّيقِ بِهِ تَوْحِيدُهُ وَكَمَالُ تَوْحِيدِهِ الْإِخْلَاصُ لَهُ، وقتی باور قلبی کمال یافت، ورود به عالم توحید تحقق پیدا می‌کند. که همان معنای أحد است. کمال آن خلوص برای او است، یعنی همه‌ی پیرایه‌ها را یک‌جا رها کند. وَكَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ لِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمَوْصُوفِ وَشَهَادَةِ كُلِّ مَوْصُوفٍ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ، وقتی اخلاص کمال پیدا کرد، ورود به عالم اسماء و صفات رخ می‌دهد، که در سوره‌ی توحید با واژه‌ی الله بیان شده است. حال باید از این عالم عبور کند. باید بتواند صفات را از او نفی کند. در این‌جا حضرت استدلالی بر نفی صفات بیان می‌کند: می‌فرمایند چرا که هر صفتی غیر از موصوف، و هر موصوفی غیر از صفت می‌باشد. فَمَنْ وَصَفَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَقَدْ قَرَنَهُ وَمَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ ثَنَاهُ وَمَنْ ثَنَاهُ فَقَدْ جَزَّاهُ، اگر خدا را با

اوصافش بشناسی، برایش قرین فرض کرده‌ای، قرین داشتن مستلزم دوئیت است. که نتیجه‌اش جزء داشتن خداوند متعال است. این عبارات دقیقاً معادل معنای صمد است. در عالم هو هویت سخنی گفته نمی‌شود، چرا که آن‌جا سخنی نمی‌توان گفت.

همان‌طور که توجّه فرمودید این خطبه شرح دقیقی بر سوره‌ی توحید است. از معرفت آغاز می‌شود و تا مرز هویت غیبیه پیش می‌رود.

۲. خطبه‌ی ۶۵ نهج‌البلاغه مطالب عمیقی در باب توحید دارد، خوانش این عبارات در درک سوره‌ی توحید حائز اهمیت است.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَسْجُدْ لَهُ حَالٌ حَالًا فَيَكُونُ أَوْ لَمْ يَكُنْ قَبْلَ أَنْ يَكُونَ آخِرًا وَيَكُونَ ظَاهِرًا قَبْلَ أَنْ يَكُونَ بَاطِنًا كُلُّ مَسْمًى بِالْوَحْدَةِ غَيْرُهُ قَلِيلٌ وَكُلُّ عَزِيزٍ غَيْرُهُ ذَلِيلٌ وَكُلُّ قَوِيٍّ غَيْرُهُ ضَعِيفٌ وَكُلُّ مَالِكٍ غَيْرُهُ مُتْلُوكٌ وَكُلُّ عَالِمٍ غَيْرُهُ مُتَعَلَّمٌ وَكُلُّ قَادِرٍ غَيْرُهُ يَقْدِرُ وَ يَعْجَزُ وَكُلُّ سَمِيعٍ غَيْرُهُ يَصْمُ عَنْ لَطِيفِ الْأَصْوَاتِ وَيَصْمُهُ كَبِيرُهَا وَيَذْهَبُ عَنْهُ مَا بَعْدَ مِنْهَا وَكُلُّ بَصِيرٍ غَيْرُهُ يَعْمَى عَنْ خَفِيِّ الْأَلْوَانِ وَ لَطِيفِ الْأَجْسَامِ وَكُلُّ ظَاهِرٍ غَيْرُهُ بَاطِنٌ وَكُلُّ بَاطِنٍ غَيْرُهُ ظَاهِرٌ لَمْ يَخْلُقْ مَا خَلَقَهُ لِتَشْدِيدِ سُلْطَانِهِ وَلَا تَخَوُّفٍ مِنْ عَوَاقِبِ زَمَانٍ وَلَا اسْتِعَانَةٍ عَلَى نِدٍّ مُثَاوِرٍ وَلَا شَرِيكِ مُكَاتِرٍ وَلَا ضِدٍّ مُتَافِرٍ وَلَكِنْ خَلَقَ مَرْبُوبُونَ وَعِبَادٌ دَاخِرُونَ لَمْ يَحْلُلْ فِي الْأَشْيَاءِ فَيُقَالِ هُوَ كَائِنٌ وَلَمْ يَنَأْ عَنْهَا فَيُقَالِ هُوَ مِنْهَا بَائِنٌ لَمْ يَوْدُهُ خَلْقٌ مَا ابْتَدَأَ وَلَا تَدْبِيرٌ مَا ذَرَأَ وَلَا وَقَفَ بِهِ عَجْزٌ عَمَّا خَلَقَ وَلَا وَجَتْ عَلَيْهِ شُبْهَةٌ فِيمَا قَضَى وَ قَدَّرَ بَلْ قَضَاءٌ مُتَقَنٌ وَ عِلْمٌ مُحْكَمٌ وَ أَمْرٌ مُبْرَمٌ الْمَأْمُولُ مَعَ النِّقْمِ الْمَرْهُوبُ مَعَ النِّعَمِ!

۳. الباقر (علیه السلام): مَعْنَاهُ الْمُعْبُودُ الَّذِي أَلِهَ الْخَلْقُ عَنْ دَرْكِ مَا نَبِئَتْهُ وَ الْإِحَاطَهُ بِكَيْفِيَّتِهِ وَ يَقُولُ الْعَرَبُ أَلِهَ الرَّجُلُ إِذَا تَحَيَّرَ فِي الشَّيْءِ فَلَمْ يُحِطْ بِهِ عِلْمًا وَ وَلِهَ إِذَا فَرَّجَ إِلَى شَيْءٍ مِمَّا يَحْدُرُهُ وَ يَخَافُهُ فَلَا إِلَهَ هُوَ الْمُسْتَوْرُ عَنْ حَوَاسِّ الْخَلْقِ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۸، ص ۴۷۰

٤. الباقر (عليه السلام): الْأَحَدُ الْفَرْدُ الْمُتَفَرَّدُ وَالْأَحَدُ وَالْوَّاحِدُ بِمَعْنَى وَاحِدٍ وَهُوَ الْمُتَفَرَّدُ الَّذِي لَا نَظِيرَ لَهُ وَالتَّوْحِيدُ الْإِفْرَارُ بِالْوَحْدَةِ وَهُوَ الْإِنْفِرَادُ وَالْوَّاحِدُ الْمُتَبَايِنُ الَّذِي لَا يَتَّبِعُهُ مِنْ شَيْءٍ وَلَا يَتَّحِدُ بِشَيْءٍ وَمِنْ ثَمَّ قَالُوا إِنَّ بِنَاءَ الْعَدَدِ مِنَ الْوَاحِدِ وَلَيْسَ الْوَاحِدُ مِنَ الْعَدَدِ لِأَنَّ الْعَدَدَ لَا يَقَعُ عَلَى الْوَاحِدِ بَلْ يَقَعُ عَلَى الْاِثْنَيْنِ فَمَعْنَى قَوْلِهِ اللَّهُ أَحَدٌ أَيْ الْمَعْبُودُ الَّذِي يَأْلَهُ الْخَلْقُ عَنْ إِدْرَاكِهِ وَالْإِحَاطَةُ بِكَيْفِيَّتِهِ فَرْدٌ بِالْهَيْئَةِ مُتَعَالٍ عَنْ صِفَاتِ خَلْقِهِ.

بحار الأنوار، ج ٣، ص ٢٢٢

٥. أمير المؤمنين (عليه السلام): عَنْ الْمُقْدَامِ بْنِ شُرَيْحٍ بْنِ هَانِئٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: إِنَّ أَعْرَابِيًّا قَامَ يَوْمَ الْجَمَلِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَتَقُولُ إِنَّ اللَّهَ وَاحِدٌ قَالَ فَحَمَلَ النَّاسُ عَلَيْهِ قَالُوا يَا أَعْرَابِيُّ أَمَا تَرَى مَا فِيهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ تَقَسُّمِ الْقَلْبِ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) دَعُوهُ فَإِنَّ الَّذِي يُرِيدُهُ الْأَعْرَابِيُّ هُوَ الَّذِي نُرِيدُهُ مِنَ الْقَوْمِ ثُمَّ قَالَ يَا أَعْرَابِيُّ إِنَّ الْقَوْلَ فِي أَنْ اللَّهَ وَاحِدٌ عَلَى أَرْبَعَةِ أَقْسَامٍ فَوَجْهَانِ مِنْهَا لَا يَجُوزَانِ عَلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَوَجْهَانِ يَثْبُتَانِ فِيهِ فَأَمَّا اللَّذَانِ لَا يَجُوزَانِ عَلَيْهِ فَقَوْلُ الْقَائِلِ وَاحِدٌ يَقْصِدُ بِهِ بَابَ الْأَعْدَادِ فَهَذَا مَا لَا يَجُوزُ لِأَنَّ مَا لَا ثَانِي لَهُ لَا يَدْخُلُ فِي بَابِ الْأَعْدَادِ أَمَا تَرَى أَنَّهُ كَفَرَ مَنْ قَالَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ وَقَوْلُ الْقَائِلِ هُوَ وَاحِدٌ مِنَ النَّاسِ يُرِيدُ بِهِ النَّوعَ مِنَ الْجِنْسِ فَهَذَا مَا لَا يَجُوزُ عَلَيْهِ لِأَنَّهُ تَشْبِيهُ وَجَلَّ رَبُّنَا عَنْ ذَلِكَ وَتَعَالَى وَأَمَّا الْوَجْهَانِ اللَّذَانِ يَثْبُتَانِ فِيهِ فَقَوْلُ الْقَائِلِ هُوَ وَاحِدٌ لَيْسَ لَهُ فِي الْأَشْيَاءِ شَيْءٌ كَذَلِكَ رَبُّنَا وَقَوْلُ الْقَائِلِ إِنَّهُ عَزَّوَجَلَّ أَحَدٌ الْمَعْنَى يَعْنِي بِهِ أَنَّهُ لَا يَنْقَسِمُ فِي وُجُودٍ وَلَا عَقْلٍ وَلَا وَهْمٍ كَذَلِكَ رَبُّنَا عَزَّوَجَلَّ.

تفسير اهل بيت عليهم السلام ج ١٨، ص ٤٧٤

آنچه موجب دشواری در فهم آیهی اول می شود، عمق و دقتی است که در معنای احد وجود دارد، تا آن جا که در بضاعتمان بود و قلم اجازه می داد مطالبی را بیان کردیم، اما شرح قرآنی احد آیهی بعدی است. در واقع هر آیهی سورهی توحید را آیهی بعدی شرح می دهد. دقت در این مطلب فهم سوره را تا حدی آسان تر می کند.

آیه ۲:

اللَّهُ الصَّمَدُ

خدا صمد است. (صمد را در یک واژه نمی‌توان معنا کرد)

صمد:

مقایس: أصلان: أحدهما القصد و الآخر الصَّلابة في الشيء. فالأول إذا كان سيِّداً يقصد اليه في الأمور. و الاصل الآخر هو مكان صلب.

صاح: المكان المرتفع الغليظ و المصمد لغة في المصمت و هو الذي لا جوف له.

التحقيق: هو المقام العالي المرتفع الصلب الذي يعلو و لا يعلو عليه و يتفوق على جميع أطرافه سواء كان مادياً أو معنوياً.

چند معنا در کتب لغت برای صمد آمده است:

۱. قصد (مقصود)

۲. صلابت در شيء (مكان صلب)

۳. مكان المرتفع الغليظ

۴. الذي لا جوف له

مرحوم مصطفوی در التحقيق در یک عبارت معانی منقوله را جمع کرده است. (هو المقام العالي ...) و بازگشت دیگر معانی را به همین معنا می‌داند.

واژه‌ی صمد کلید اصلی فهم سوره‌ی توحید است. صمد لغت‌آشنایی حتی برای اعراب نیست. چنان‌که عرض شد چند معنا برای صمد بیان شده است، مانند مقصود، لا جوف له، و معنای جامعی که مرحوم مصطفوی بیان کرده است. ایشان صمد را به جایگاه والایی که بر همه‌ی اطراف فائق است، و هیچ کس به آن نمی‌رسد معنا کرده است. به نظر می‌رسد بازگشت معنایی که در التحقيق آمده است به معنای اول (مقصود) است. و در واقع شرح مقصود است. مقصود بودن

علی‌الاطلاق یعنی همه‌ی قوام و نیاز خلق به خالق باشد، که خود مستلزم همان جایگاه رفیع است، *یعلو و لا یعلی علیه*. با دقتی بیشتر بازگشت معنای اول (مقصود) به لا جوف له است. وقتی می‌توان معنای اصلی یک واژه را استخراج کرد که معنای دیگر در دل آن قابل معنا باشد. به نظر حقیر معنای اصلی صمد لا جوف له است، و دیگر معنای بازگشتشان به همین معنی است.

برای درک بهتر مثالی از عالم ماده می‌زنیم. وقتی میان ماده را واکاوی کردند، در ابتدا با مولکول مواجه شدند. مولکول‌ها خود از اتم‌ها، و اتم‌ها از اجزائی به نام الکترون، پروتون و نوترون تشکیل شده است. امروزه با پیشرفت علم در حدّ فهم حقیر کوچک‌ترین اجزاء مواد را میدان‌های کوانتومی می‌دانند. هر ذره که گشوده شد به ذرات دیگر رسیدند، و به هیچ ذره‌ای نرسیدند که میان پر باشد. بنابراین با علم امروز نمی‌توان ذره‌ای را یافت که لا جوف له باشد. بر همین اساس همه‌ی مواد به اجزایشان وابسته‌اند، و اگر تغییری در اجزاء رخ دهد ماده از اساس تغییر می‌کند.

به لغت بازگردیم، آیه می‌فرماید خداوند صمد است. به زبان عوامانه توپر است. به لسان فلسفه بسیط علی‌الاطلاق است. یعنی جزء ندارد. متشکل از چیزی نیست. یک‌پارچه و واحد است. از این جا قاعده‌ای دقیق تأسیس شده است، موسّس این قاعده مرحوم ملاصدرا است. (البته پیش از ایشان فلاسفه و عرفا مضمون این قاعده را مطرح می‌کردند، اما با این عبارات اولین بار ایشان بیان کرده است.) قاعده این است: *بسیط الحقیقة کلّ الأشياء و لیس بشیء منها*. شرح اجمالی این قاعده که در واقع شرح صمد است، چنین است:

بسیط مقابل مرکب است، یعنی هیچ‌گونه ترکیبی در آن راه نداشته باشد. چه ترکیب خارجی مانند ماده و صورت، چه ذهنی مانند جنس و فصل، و چه وهمی. وقتی موجودی بسیط علی‌الاطلاق شد نیازمند هیچ موجود دیگری نمی‌باشد، در عین حال که همه به او محتاجند. به تعبیری دقیق‌تر همه او خواهند بود، در حالی که او آن‌ها نیست! وقتی موجودی بسیط علی‌الاطلاق باشد، هر موجود دیگری فرض شود همان وجود اول است (عاد اولاً)، و نمی‌تواند غیر از او باشد. لطفاً دقت بسیار بفرمایید.

چند آیه برای روشن تر شدن معنای صمد:

۱. سوره نجم آیات ۴۲ تا ۴۵: وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ، وَأَنَّهُ هُوَ أَصْحَكَ وَأَبْكَى، وَأَنَّهُ هُوَ أَمَاتَ وَأَحْيَا، وَأَنَّهُ خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ.

۲. سوره حدید آیات ۱ تا ۶: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ، لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ، هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ، لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ.

آیه ی ۳ جامع ترین معنا برای صمد است. هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ.

۳. سوره قصص آیه ۸۸: وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ.

۴. سوره الرحمن آیات ۲۶ تا ۳۰: كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ، وَيَبْقَىٰ وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ، فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ، يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ، فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ.

به چند روایت نیز برای دقت بیشتر توجه کنیم:

۱. کاظم (علیه السلام): عَنْ رَبِيعِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحُسَيْنِ (عليه السلام) وَ سُئِلَ عَنِ الصَّمدِ فَقَالَ الصَّمدُ الَّذِي لَا جَوْفَ لَهُ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۸، ص ۴۷۸

۲. الباقر (علیه السلام): عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا الصَّمدُ قَالَ السَّيِّدُ الْمُصْمَدُ إِلَيْهِ فِي الْقَلِيلِ وَالْكَثِيرِ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۸، ص ۴۷۸

۳. ابن عباس (رحمة الله عليه): الصَّمدُ السَّيِّدُ الَّذِي يُسْتَدُّ إِلَيْهِ الْأَشْيَاءُ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۸، ص ۴۷۸

۴. الحسين (عليه السلام): أَنَّ أَهْلَ الْبَصْرَةِ كَتَبُوا إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ (عليه السلام) يَسْأَلُونَهُ عَنِ الصَّمدِ فَكَتَبَ إِلَيْهِمْ ... إِنَّهُ سُبْحَانَهُ قَدْ فَسَّرَ الصَّمدَ فَقَالَ اللَّهُ أَحَدُ اللَّهِ الصَّمدُ ثُمَّ فَسَّرَهُ فَقَالَ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ ... وَهُوَ اللَّهُ الصَّمدُ الَّذِي لَا مِنْ شَيْءٍ وَلَا فِي شَيْءٍ وَلَا عَلَى شَيْءٍ مُبْدِعُ الْأَشْيَاءِ وَخَالِقُهَا وَمُنْشِئُ الْأَشْيَاءِ بِقُدْرَتِهِ يَتَلَاشَى مَا خَلَقَ لِلْفَنَاءِ بِمَشِيئَتِهِ وَيَبْقَى مَا خَلَقَ لِلْبَقَاءِ بِعِلْمِهِ فَذَلِكُمْ اللَّهُ الصَّمدُ الَّذِي لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ.

التوحيد، ص ۹۰

٥. الباقر (عليه السلام): عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (عليه السلام) عَنْ شَيْءٍ مِنَ التَّوْحِيدِ، فَقَالَ: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَتْ أَسْمَاؤُهُ الَّتِي يُدْعَى بِهَا، وَتَعَالَى فِي عُلُوِّ كُنْهِهِ وَاحِدٌ تَوَحَّدَ بِالتَّوْحِيدِ فِي تَوْحُّدِهِ، ثُمَّ أَجْرَاهُ عَلَى خَلْقِهِ؛ فَهُوَ وَاحِدٌ، صَمَدٌ، قُدُّوسٌ، يَعْبُدُهُ كُلُّ شَيْءٍ، وَ يَصْمَدٌ إِلَيْهِ كُلُّ شَيْءٍ، وَ وَسِعَ كُلُّ شَيْءٍ عِلْمًا». قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ الْكُلَيْنِيُّ: فَهَذَا هُوَ الْمَعْنَى الصَّحِيحُ فِي تَأْوِيلِ الصَّمَدِ، لَأَمَّا ذَهَبَ إِلَيْهِ الْمَشَبَّهَةُ أَنْ تَأْوِيلَ الصَّمَدِ: الْمُصَمَّتُ الَّذِي لَا جَوْفَ لَهُ؛ لِأَنَّ ذَلِكَ لَا يَكُونُ إِلَّا مِنْ صِفَةِ الْجِسْمِ، وَاللَّهُ جَلَّ ذِكْرُهُ مُتَعَالٍ عَنْ ذَلِكَ، هُوَ أَعْظَمُ وَأَجَلُّ مِنْ أَنْ تَقَعَ الْأَوْهَامُ عَلَى صِفَتِهِ، أَوْ تُدْرِكَ كُنْهَ عَظَمَتِهِ، وَلَوْ كَانَ تَأْوِيلُ الصَّمَدِ فِي صِفَةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ الْمُصَمَّتَ، لَكَانَ مُخَالَفًا لِقَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ: «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» لِأَنَّ ذَلِكَ مِنْ صِفَةِ الْأَجْسَامِ الْمُصَمَّتَةِ الَّتِي لَا أَجْوَافَ لَهَا، مِثْلَ الْحَجَرِ وَالْحَدِيدِ وَ سَائِرِ الْأَشْيَاءِ الْمُصَمَّتَةِ الَّتِي لَا أَجْوَافَ لَهَا، تَعَالَى اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا.

كافي، ج ١، ص ٣٠٥

آیات ۳ و ۴:

لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ

نه زاده و نه زاده شده است. و هیچ کس همتای او نیست.

با شرح دو آیهی قبل، معنای این آیات روشن است. آیهی سوم کاملاً واضح و ساده مطلب را بیان می‌کند. و در واقع شرحی بر **الله الصمد** است. نه کسی را زاده است، و نه از کسی زاده شده است. گفته شد که خداوند متعال بسیط علی‌الاطلاق است، مرکب نیست و احتیاجی ندارد، بنابراین همه‌ی کمالات در او است، و کمالات را از کسی نگرفته است. کسی از او زاده نشده یعنی موجودات فقط آینه‌اند، تنها کمالات او را نشان می‌دهند، و خود دارای کمال نیستند. وقتی فرزندی زاده می‌شود از گذشتگانش خصوصاً پدر و مادر خصوصیتی را به ارث می‌برد که به آن ژن، و در ادبیات دینی شاکله می‌گویند. هنگامی که گفته می‌شود موجودات زاده‌ی خداوند نیستند، خود صاحب هیچ کمالی نیستند، چرا که او صمد است. و او اول و آخر، و ظاهر و باطن است. دقت بفرمایید. این کریمه معنای **لا جوف له** را برای صمد نیز تأیید می‌کند.

آیهی چهار از لحاظ معنایی به آیهی ۱۱ سوره‌ی شوری بسیار نزدیک است.

فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَعَلَ لَكُم مِّنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَمِنَ الْأَنْعَامِ أَزْوَاجًا يَذُرُّكُمْ فِيهِ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ.

خداوند مثل و مانند ندارد، هیچ موجودی کفو او نیست.

دو لحاظ دقیق و ادق در آیهی ۴ می‌توان داشت. دقیق این‌که او دارای مطلق است، و هر موجودی به قدر طاقت و ظرفیتش او را نشان می‌دهد، بنابراین هیچ موجودی مانند او نیست، بلکه فقط او را نشان می‌دهد. ادق این‌که وقتی خداوند متعال احد بود، دیگر موجودی در عالم باقی نمی‌ماند تا بخواهد کفو او باشد.

روايات:

١. الكاظم (عليه السلام): وَاعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَاحِدٌ أَحَدٌ صَمَدٌ لَمْ يَلِدْ فَيُورَثْ وَلَمْ يُولَدْ فَيُشَارَكَ.

تفسير اهل بيت عليهم السلام ج ١٨ ، ص ٤٨٦

٢. الصادق (عليه السلام): لَمْ يَلِدْ لِأَنَّ الْوَلَدَ يُشَبِّهُ أَبَاهُ وَلَمْ يُولَدْ فَيُشَبِّهْ مَنْ كَانَ قَبْلَهُ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ مِنْ خَلْقِهِ كُفُوءٌ أَحَدٌ تَعَالَى عَنْ صِفَةٍ مِنْ سِوَاهُ عُلُوءًا كَبِيرًا.

تفسير اهل بيت عليهم السلام ج ١٨ ، ص ٤٨٨

٣. الصادق (عليه السلام): سُبْحَانَ اللَّهِ الَّذِي لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَلَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَلَا يُحِيطُ بِهِ عِلْمٌ لَمْ يَلِدْ لِأَنَّ الْوَلَدَ يُشَبِّهُ أَبَاهُ وَلَمْ يُولَدْ فَيُشَبِّهْ مَنْ كَانَ قَبْلَهُ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ مِنْ خَلْقِهِ كُفُوءٌ أَحَدٌ تَعَالَى عَنْ صِفَةٍ مِنْ سِوَاهُ عُلُوءًا كَبِيرًا.

بحار الأنوار، ج ٣، ص ٣٠٤

٤. الصادق (عليه السلام): وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوءٌ أَحَدٌ أَيْ لَيْسَ لَهُ كُفُوءٌ وَلَا نَظِيرٌ.

بحار الأنوار، ج ٨٢، ص ٥٢